چالش‌هاي فرا روي "تقريب"

چالش‌هاي فرا روي "تقريب"

آيت ا‌ محمد علي تسخيري

دبير كل مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي - ايران

بنام خداوند بخشنده مهربان

و الصلاة و السلام علي محمد و آله و صحبه و بعد:

كوشش‌هاي علما و انديشمندان و مصلحان، گرايشي عمومي به سمت و سوي "تقريب مذاهب اسلامي" و چيرگي زبان گفتگوي منطقي و ترجيح آن بر هر زبان ديگري را در راستاي همسويي با گرايش‌هاي اصيل اسلامي و هماهنگ با گرايش‌هاي جهاني به اين شيوه و گفتگوي تمدنها و فرهنگ و اديان، به بار آورده است.

واقعيت اينست كه همة متون اسلامي و مفاهيم و احكام شرعي و اظهارات و سخنان پيشوايان و علما و نيز رفتار آنان در جهت بكارگيري اين شيوه و ايجاد زمينه‌اي براي تحقق چنين نتايجي است.

ما ضمن به فال نيك گرفتن اين مسئله، معتقد به لزوم تعميق و ژرفا بخشيدن آن در اذهان و جانها هستيم زيرا آنرا در عين حال گرايشي علمي، رواني و اخلاقي تلقّي مي‌كنيم كه در پي فراتر رفتن انسان مسلمان از اختلاف نظرهاي خود با ديگران و چشم‌پوشي از پيامدهاي اين اختلاف‌ها و مقتضيات تنوّع در رفتار و نيل به مواضع يگانه‌اي در برابر چالش‌هاي بزرگ فراروي امت و نيز در برابر مسايل داخلي است كه خود از لوازم و ابزارهاي شخصيت يگانة آنست.

اين روند ژرفابخشي، مستلزم هر آن كارهايي است كه مي‌تواند گرايش و تمايل به نزديكي و از آنجا تفاهم و همدلي را به ملكه و اخلاق اجتماعي اصيل و عامي تبديل سازد كه با وجود آن هر آن صداي ضد "تقريبي" و "دور ساز" را به حالتي غير عادي و خروج از جمع و سازي خارج از نت و حركتي نامأنوس و مشمئز كننده جلوه‌گر سازد.

اين هدف زماني محقق مي‌شود كه علما و انديشمندان، در وهلة نخست اين ايده را اولاً كاملاً درك كنند و با آن خو بگيرند و ثانياً تاريخ و پيامدهاي آن بر روند حركت تاريخي و تمدني امت را مورد بررسي و مطالعه قرار دهند و ثالثاً توده‌هاي مردم را نسبت به آن و آثاري كه در پي دارد، آگاه سازند و ايده را به اقدام عملي ملموس و روزانه‌اي تبديل نمايند تا آن ملكه را تحقق بخشد و اخلاق مطلوب را فراگير سازد.

و اي‌بسا اين مسئله نيازمند اجراي طرح‌هاي اجتماعي مشتركي در عرصه‌هاي مطالعاتي، اجتماعي و غيره باشد و در اين ميان دو نكتة مهمي كه بايد بر آنها انگشت گذارد عبارتند از:

الف- بكارگيري و بهره‌برداري از انگيزه‌هاي ديني و اجتماعي و حتي سياسي به عنوان مقتضيات حركت به سوي "تقريب" در انديشه و وحدت در عمل و بازيابي آن حالتهايي كه در آن همكاري و نزديكي ميان علما در مشتركات- كه گسترة وسيعي هم دارند- صورت گرفت چنانكه برخي‌ها را برآن مي‌داشت كه از اختلاف داشتن در مسايل با ديگران، عذرخواهي كنند.

ب- شناخت موانع و دشواري‌هايي كه فرا راه اين امر قرار مي‌گيرد.

نكته نخست به رغم اهميتي كه دارد چندان مورد توجه ما نيست و البته مي‌توان از شيوه‌هاي متنوع قرآني در سوق به وحدت با ياري گرفتن از فراخوان مستقيم و انگشت گذاردن بر روح برخوردهاي عقلاني و گفتگوي منطقي با ديگران و يادآوري وحدت دشمنان- به رغم تناقض‌ها و تضادهايي كه با هم دارند- در جبهة رويارويي با امت اسلامي و نيز نتايج مثبت وحدت و پيامدهاي منفي تفرقه و پراكندگي و امثال آن- كه مفصل است و بايد در جاي خود بدان پرداخت- ياري گرفت. ولي آنچه مورد توجه و عنايت ماست، نكته دوّم يعني شناخت موانع و مشكلات موجود بر سر راه اين تقريب و همسويي است گواينكه به لحاظ محدوديت زماني، نمي‌توانيم به طور مفصل و گسترده به اين موضوع بپردازيم.

چالش‌هايي كه "تقريب" با آنها روبروست:

اين چالش‌ها فراوان و سخت هستند كه برخي از سوي دشمنان و برخي نيز برخاسته از درون امت‌اند كه اي‌بسا مهمترين آنها عبارتند از:

يكم- عامل خارجي:

كاملاً روشن است كه دشمنان اين امت ، شرايطي را ايجاد مي كنند كه منجر به پراكندگي و تفرقه آن شود و در برابر هر آنچه به وحدت آن انجامد ، مي‌ايستند. پيش از اين هم ديديم كه استعمار غربي طي دورة اشغال جهان اسلام وبويژه در زماني كه تقريبا همة جهان اسلام را به اشغال خود در آورده بود و در نيمة اول قرن بيستم ميلادي، آخرين دولت اسلامي قدرتمند [عثماني] را از پاي درآورد، سياستي با هدف‌هاي سه گانه زير را در پيش گرفت:

1-باقي نگاه داشتن امت بر عقب‌ماندگي‌هاي علمي، اقتصادي، فرهنگي، آموزشي و غيره.

2-اشاعة لائيسم غربي و چيره ساختن آن بر روح اسلامي حاكم بر جهان اسلام و تحريك گرايش‌هاي ملي و نژادي كه البته اين طرح خيلي زود با شكست مواجه شد و يكي از نويسندگان معاصر را بر آن داشت تا از به عنوان: "پيروزي بسيار بي‌دوام لائيسم (1920-1970)" ياد كند.

3-چند پاره كردن جهان اسلام و تقسيم آنها به كشورها و ملل پراكنده و برانگيختن نعره‌هاي مذهبي، جغرافيايي، ملي و نژادي و حتي تاريخي بطوريكه هر بخش از آن را تشويق كرد تا بر تاريخ پيش از اسلام يا تاريخ پس از اسلام ويژة خويش، انگشت بگذارد و حتي ديديم كه برخي ملل آسياي ميانه را تشويق مي‌كرد تا طاغوتهايي چون "تيمور لنگ" را به عنوان قهرمان ملي مورد ستايش و بزرگداشت قرار دهند و جنايات وحشيانه‌اش عليه ملل امت اسلامي را بفراموشي بسپارند و اينها همه بر اثر هراس از وحدت اسلامي بود كه مرتباً از سوي رهبران و انديشمندان و نويسندگان غربي از آن سخن مي‌رفت و براي

مبارزه و نبرد دائمي با جهان اسلام تئوري‌پردازي مي‌شد و بر اين اساس است كه نويسنده غربي خانم "شيرين هانتر" در پيشگفتار كتاب خود "آيندة اسلام و غرب" چنين مي‌گويد:

«رماني را كه "جان بوشان"- كه در آن زمان در سال 1916م سرگرد اطلاعات در ارتش بريتانيا بود- تأليف كرد مبتني بر فرضية تحقق يك انقلاب اسلامي بود كه مي‌توانست در صورت بروز، مسير جنگ جهاني اول را به زيان نيروهاي متفق، دگرگون سازد.

"بوشان" در اين رمان با عنوان "عباي سبز" (Mantle Green The) نوشت: «اسلام، اعتقادي مبارزه جويانه و جنگي است، چه هنوز هم شيخ يا رهبر ديني آن در محراب مي‌ايستد و در يك دست قرآن و در دست ديگر شمشير مشهور را حمل مي‌كند؛ حال اگر فرض كنيم كه اميدي به نجات باشد كه به كشاورزان مناطق عقب‌افتاده دهد و رؤياهاي آنان در مورد بهشت را وسوسه كند، مي‌داني چه اتفاقي خواهد افتاد دوست من؟ به زودي درهاي جهنم در اين جهان باز خواهد شد؛ گزارش‌هايي از علما از همه جا بدستم رسيده است؛ از بازرگانان كوچك در جنوب روسيه، بازرگانان اسب در افغانستان، تجار تركمن، حجاج در سر راه به مكه و "اشراف" (سادات) شمال آفريقا و پوستين پوشان مغولي و فقراي هند و تجّار يوناني در خليج و نيز كنسول‌هاي محترمي كه از كد استفاده مي‌كنند، همه و همه در رواياتي كه براي ما ارسال مي‌كنند، بر همين نكته اتفاق نظر دارند كه شرق در انتظار اشاره‌اي الهي است.»

پس از حدود سه چهارم قرن، "چارلز كراوثمر" مفسر سياسي آمريكايي، از بيم‌ها و نگراني‌هاي مشابهي سخن گفت و يادآور شد كه "ايالات متحدة آمريكا"، با دو خطر ژئوپوليتيك احتمالي روبروست كه يكي از آنها از همان منطقه‌اي سرچشمه مي‌گيرد كه "جان بوشان" در رمان خود (عباي سبز) ياد كرده و به صورت «جهان اسلام متحدي زير پرچم بنيادگرايي به شكل ايراني آن در مي‌آيد كه عليه غرب كافر به جنگ مرگ و زندگي مي‌پردازد.»[1]

در اينجاست كه ما شاهد ايفاي نقش دست‌هاي بيگانه‌اي هستيم كه درگيري‌هاي فرقه‌اي را در پاكستان و عراق و افغانستان و لبنان و ديگر كشورها و مناطقي كه پيروان مذاهب مختلف با يكديگر همزيستي دارند، تحريك مي‌كنند و اي‌بسا براي تحقق همين هدف بوده كه از همة رسانه‌هاي گروهي و قلم‌ها و زبانهاي مزدور، بهره گرفته و از نفوذ ايراني (و شيعي) و هراساندن توهمي و از آنجا پراكندن و تفرقه امت و به باد دادن نيروها و امكانات آن صحبت مي‌كند تا امت اسلامي، وحدت خود را به فراموشي بسپرد و مسئله اصلي و اساسي و واقعي و دشمن واقعي خويش را از ياد ببرد و مسئله به صورت درگيري‌هاي عربي- فارسي يا عربي- كردي درآيد و وانمود شود كه مبارزه‌اي ميان خيزش اسلامي و استعمار و استكبار جهاني و دردانة آن صهيونيسم جهاني، مطرح نيست.

دوم: منافع شخصي برخي زعما و حكّام:

كه مسئله‌اي است كه ما در دورانهاي سياه گذشته و امروز نيز شاهد آنيم بگونه‌اي كه برخي‌ها، از نفوذ خود براي تحريك عموم مردم و بويژه برخي وابستگان به اهل علم براي برانگيختن نعره‌ها و درگيري‌هاي فرقه‌اي و طايفه‌اي، سوإستفاده مي‌كنند. يكي از نويسندگان مؤرخ در توصيف يكي از جنگ فرقه‌ها با تحريك مقامات حاكمه مي‌گويد: «هيچ سالي بدون خشونت ميان آنچه كه به عنوان فرقه‌هاي سني و فرقه‌هاي شيعي در ساير سرزمين‌هاي مناطق عربي اسلامي توصيف مي‌شد، نمي‌گذشت. ترك‌ها خود در سال 1249 هجري قمري عمليات سركوب فرقه‌اي عليه شيعه را بر عهده گرفتند و بيشتر قربانيان اين عمليات، از منطقة "الشاكرية" در بغداد بودند كه در پي آن، به زندان مركزي بغداد حمله شد و يكي از دو پل ارتباطي ميان دو طرف "كرخة" و "رصافة" به آتش كشيده شد...»

او به سخن دربارة نقش حكومت‌هاي فرقه‌اي و طايفه‌اي در فتنه‌انگيزي در مصر، در درگيري‌هاي فرقه‌اي پس از شكل‌گيري جنبش سياهان در جنوب عراق و كشيده‌شدن درگيري‌ها به "مدينه منوره" و "طبرستان" و شمال آفريقا ادامه مي‌دهد.[2]

كتاب‌هاي ديگري نيز وجود دارد كه دربارة اين پديده سخن مي‌گويند از جمله "مقدمة ابن خلدون" و غيره.

كافي است نقش درگيري‌هاي عثمانيـ‌صفوي را- كه به مدت چهار صد سال بدرازا كشيد- در ايجاد فتنه‌هاي فرقه‌اي داخلي و تضعيف امت اسلامي و از آنجا از دست رفتن شوكت و عزت و قدرت امت اسلام در برابر چالش‌هاي گوناگون، خاطرنشان سازيم.

در اينجا مايلم عين گفته‌هاي آقاي "الباز العريني" مترجم كتاب "الحروب الصليبية" (جنگهاي صليبي) نوشتة نويسندة غربي "ارنست باركر" را نقل كنم كه مي‌گويد:

علت اصلي در موفقيت صليبي‌ها [مسيحيان] تنها به فراواني شمار ايشان و كمكهاي دريافتي ايشان از دولت بيزانس باز نمي‌گردد بلكه اساساً مبتني بر تفرقه مسلمانان و عدم وحدت سياسي و ديني آنها بود؛ و در همان زمان كه نيروهاي صليبي راه شرق را در پيش گرفتند، درگيري ميان برادران "دقاق" و "رضوان"- از امراي سلاجقه- براي دستيابي به حكومت سوريه، تشديد يافت و در حالي كه صليبي‌ها در حال نزديك شدن به شام بودند ميان آن دو جنگ در گرفت. اختلاف‌هاي ديني و سياسي حاصل ميان خلافت عباسي در بغداد و خلافت فاطمي در قاهره نيز از ديد صليبي‌ها، پنهان نبود و هنگامي كه امراي سني در شام كوشيدند با خليفة فاطمي تماس بگيرند و از او براي متوقف ساختن پيشرفت صليبي‌ها ياري جويند، خليفة فاطمي را آماده تحقق اين هدف نيافتند.

در حالي كه موفقيت صليبي‌ها ناشي از اختلاف‌هاي سياسي و ديني در جهان اسلام بود، امرا و سران

مسلمانان كوشيدند بر عوامل اين تفرقه چيره شوند بنابراين جنبش جهاد ديني را اعلام كردند و پيروزي‌هايي بدست آوردند كه به وحدت مصر و شام و شمال الجزيرة (شبه جزيرة العرب) انجاميد و بدين ترتيب، صليبي‌ها در سواحل دريا مورد محاصره قرار گرفتند؛ پس از آن خلافت فاطمي از ميان برداشته شد و ديار مصر به مذهب سنّي فراخوانده گرديد و وحدت معنوي نيز تحقق يافت و "صلاح الدين الايوبي" توانست صليبي‌ها را شكست دهد و بخش اعظم سرزمين‌هايي را كه برآن چيره شده بودند باز پس گيرد و اين سياست، همچون قاعده و شالوده‌اي شد كه "ايوبي‌ها" و "مماليك" بدان عمل كردند و در سال 1391 ميلادي، پاي صليبي‌ها به طول كامل، بريده شد و علاوه بر آن سرزمين‌هاي اسلامي و در پي شكست‌هاي پي‌در پي مغول‌ها، از خطر اين قوم نيز بدور ماند.

اين كتابي كه به زبان عربي برگردانده‌ام، تصويري از همگامي جنبش صليبي با هدف‌هاي استعماري، ارايه مي‌دهد و عوامل مختلفي را كه در سمت و سو دهي به جنگ‌هاي صليبي دخيل بودند روشن مي‌سازد و نشان مي‌دهد كه دشمني ميان غرب و شرق ريشه در قرن‌هاي متمادي گذشته دارد و غرب با ياري گرفتن از شيوه‌هاي استعماري سعي كرده آرزوها و اهداف استعماري خود را در شرق تحقق بخشد. در پيوستي كه به اين كتاب افزوده‌ام به توضيح هشياري جهان عرب در آن زمان و درك اينكه جز با اتحاد و شكيبايي در جهاد با دشمن نمي‌توان نيروهاي دشمن را از پاي در آورد، پرداخته‌ام گو اينكه شايسته است اين نكته را نيز يادآور شويم جهاد ديني كه رهبران و سران مسلمانان آنرا سر دادند از سوي همة مردم در سرتاسر جهان عرب مورد پذيرش و پاسخ مثبت قرار گرفت. مؤلف كتاب در فصل سوم آن و بهنگام سخن از درگيري‌هاي مسلمانان- كه زمينه را براي موفقيّت حملة صليبي‌فراهم آورد- مي‌گويد:

«وضع آسياي صغير [تركية كنوني] و سوريه در سال 1097 ميلادي، از نقطه نظرهاي متعددي، متناسب با موفقيّت صليبي‌ها بود چه سلجوقيان فقط به اشغال نظامي فتوحات خود اقدام مي‌كردند. نيروهاي سلجوقي در برخي شهرها از جمله "نيقية" و "انطاكيه" مستقر شدند و آمادة رويارويي با صليبي‌ها و مقاومت جانانه در برابر آنها گشتند؛ همچنين در سرتاسر سرزمين‌هاي اسلامي، لشكريان سلجوقي چه به صورت حضور پايدار در جاهاي معيّن يا به شكل گذرايي و انتقالي، مستقر گشتند ولي مردم آن ديار و ساكنين آنجا، همواره دشمن اردوگاههاي نظامي سلجوقي بودند همچنانكه در مناطق بسيار گسترده‌اي اصولاً هيچ نيروي نظامي‌اي حضور نداشت. در اين ميان، فاطمي‌ها ترديدي در بهره‌گيري از اين درگيري‌ها و تضادها بخود

راه نمي‌دادند چه شكاف ديني بزرگي، خليفة فاطمي در قاهره و رهبر مذهب شيعي را از خليفة عباسي در بغداد و رهبر مذهب سني، جدا مي‌ساخت؛ اين اختلاف را مي‌توان با اختلاف و نزاعي كه ميان دو كليساي يوناني و لاتيني وجود داشت، مقايسه كرد و حتي به دليل وجود جنبه‌هاي سياسي در اين اختلاف‌ها، بر آن برتري هم داشت. و بهر حال اين اختلاف‌ها و درگيري‌ها منجر به فلج شدن حركت مسلمانان گرديد همچنانكه حسادت‌ها و كين‌توزي‌هاي ميان "الكسيوس" و "لاتين"، به فلجي حركت در جنگ‌هاي صليبي منجر شد. امراي صليبي بطور كامل متوجه شكاف و رخنه‌اي كه ميان خليفة قاهره و امراي سني مذهب در سوريه وجود داشت شدند و از طريق فرستادگان خود كوشيدند تماس‌هايي با خليفة قاهره برقرار سازند به اين اميد كه به ياري كمك‌هاي وي، بر "بيت المقدس" كه در آنزمان "سقمان" فرزند امير "ارتق" به نيابت از ترك‌ها بر آن حكمراني مي‌كرد، دست يابند.[3]

ولي خليفة (فاطمي) بر آن شد تا خود به تنهايي عمل كند و از جنگ و ستيز موجود ميان امراي سوريه و بيم و هراسي كه پيشروي صليبي‌ها ايجاد كرده بود، سوءاستفاده كرد و در اوت سال1098 بر "بيت المقدس" چيره شد و اين به رغم عدم بهره‌گيري رهبران حمله صليبي از درگيري‌هاي موجود ميان مسلمانان و استفاده از آن در موفقيت‌هاي خود و رسيدن به خواستهايي كه در نظر داشتند، بود. در واقع موفقيت‌هاي بدست آمده آنها عمدتاً ناشي از همين درگيري‌ها بود. تفرقة پديد آمده ميان امراي شام و شكافي كه ميان عباسي‌ها بوقوع پيوست، زمينة چيرگي بر "بيت المقدس" و تشكيل مملكت "بيت المقدس" را براي صليبي‌ها فراهم ساخت. ولي سرنوشت مسيحيت لاتيني در شرق زماني رقم خورد كه در حدود سال 1130 ميلادي نيروي جديدي پا به عرصه گذاشت كه توانست شام را متحد گرداند و پس از اتحاد به سوريه بپيوندند و آنها يكجا در اختيار "صلاح الدين ايوبي" قرار گرفتند.

در فصل سيزدهم از اين كتاب، نويسنده از پيشنهادهاي ارايه شده از سوي "پيير دبوا" در نامة خود با عنوان (بازگرداندن سرزمين مقدس) براي جبران شكست‌هاي جنگ‌هاي صليبي سخن بميان آورده مي‌گويد:

«مي‌دانيم كه زوال نظام‌هاي موجود تنها پس از گذشت مدت زمان دراز، به رسميت شناخته مي شود لذا

مردم را بر آن مي‌دارد تا كوشش‌هاي جديدي بكار گيرند و ريشه‌هاي خشك شده را زندگي جديدي بخشند. مثال آن نيز "پير دبوا" (Dubois fierre) در رسالة معروف خود با نام " بازگرداندن سرزمين مقدس " پادشاه "اول ادوارد" به خطاب ميلادي 1307 سال در آنرا كه است (Derecuperatione Sanctae Terrae) انگلستان نگاشت و طي آن بر تشكيل مجمعي در اروپا براي تثبيت صلح و منع درگيري‌هايي كه همچون حوادث سال 1192 ميلادي منجر به ناكامي جنگهاي صليبي شد، پافشاري كرد؛ همزمان با اين دفاع جهاني (گروهي)، دفاع از تجربة كليسا و درآمدهاي آن و در نظر گرفتن شالوده‌اي براي تأمين مالي جنگ‌هاي صليبي آينده، مطرح گرديد. در ميان اين پيشنهادها،مواردي بود كه از سوي كساني مطرح شد كه در شناخت و آشنايي با شرق شهره بودند و به لحاظ عملي نيز اين پيشنهادها اهميت فوق العاده‌اي داشتند گواينكه جنبة سياسي نداشتند. به عنوان مثال تشكيل ناوگان بين‌المللي كه به محاصره دريايي مصر بپردازد و انجام ائتلافي با مغول‌ها و اتحاد دو طايفة ديني بزرگ يعني "داوي‌ها" و "اسپارتها"، سه اساس بزرگ اين پيشنهادها را تشكيل مي‌داد.»[4]

سوم: تكفير

اين پديده از جمله مهمترين موانع در برابر "تقريب" است و به رغم اينكه اسلام، حد و مرز ميان كفر و ايمان را با روشني تمام بيان كرده و دقيقاً اين مرز را مشخص ساخته است، چنين حالت شگفتي با قدرت تمام مطرح شده است.

در حديثي به نقل از "عبادة بن الصامت" روايت شده كه رسول خدا (صلي ا عليه وآله وسلم) فرمود: «هر كس شهادت "لا اله الا ا وحده لا شريك له و محمداً عبده و رسوله و عيسي عبدا و رسوله و كلمة القاها الي مريم و روح منه" دهد و اذعان كند كه بهشت حق است و آتش دوزخ حق است؛ با هر كاري كه كرده باشد خداوند او را وارد بهشت مي‌كند.»

و در روايتي، خداوند او را از درهاي هشتگانه بهشت- هر كدام را بخواهد- وارد بهشت مي‌سازد و دو شيخ و "ترمذي" روايت كرده‌اند: «هر كس شهادت "لا اله الّا ا" و محمداً رسول ا" گويد، خداوند آتش دوزخ را بر وي حرام مي‌سازد.[5]

و از امام صادق (عليه السلام) شنيده شده كه فرمود: «اسلام شهادت "لا اله الّا ا" و تصديق پيامبري خداست و بدان از ريختن خونها پيشگيري شده و نكاح‌ها و ارث‌ها، جاري شده است و بر ظاهر آن، جماعت مردم شكل گرفته است.»[6]

قرآن كريم و پيامبر خدا (صلي ا عليه وآله وسلم) نيز پيروان خود را به برخورد عقلاني، گفتگوي منطقي و پذيرش تعدّد اجتهادي در صورت پي‌ريزي بر پايه‌هاي منظبط شرعي، فراخوانده‌اند، ولي با اينحال اين پديده در پرتو شرايط تعصب‌آميزي، ابتدا در مسئله خوارج رخ نمود. و به رغم اينكه امت، اين حالت را سپري كرد و در دوران پيشوايان مذاهب، اوضاع به روال منطقي خود بازگشت و اين پيشوايان با شكوهترين چهرة منطقي را ارايه و پيروان خود را بر اساس آن پرورش دادند، عوامل فراواني باعث بازگشت مجدّد اين نغمة شوم شد.

به نظر من مهمترين چيزي كه ما را با اين پديده روبرو ساخت چيزي است كه مي‌توان آنرا نكوهش ديگران نسبت به پيامدهاي سخن ايشان به رغم عدم باور مطلق آنان به چنين پيامد يا ملازمتي است.

مثلاً در گذشته، خوارج "حضرت علي" (عليه السلام) را تكفير كردند چون معتقد بودند لازمة موضع وي در برابر داوري، العياذ با كفر آنحضرت است. آنها يادآور شدند كه وقتي آنحضرت(ع) به هر دو داور گفت: «ببينيد اگر معاويه بر حق بود او را تثبيت كنيد و چنانچه من به حق بودم، مرا تثبيت كنيد.» به خود شك كرد. «و بنابر اين او به خودش شك كرد چون نمي‌دانست كه او يا معاويه بر حق است و ما نسبت به

او شك و ترديد جدي‌تري داريم.»

ولي امام (عليه السلام) با اين سخن، پاسخشان داد: «اين، هرگز شك بخودم نبود ولي مي‌خواستم منصفانه سخن گويم، خداوند متعال نيز مي‌فرمايد: «و انا أو اياكم لعلي هدي او في ضلال مبين» (من يا شما بر راه هدايت يا در گمراهي آشكاري هستيم) و اين هرگز شك نبود و خداوند مي‌دانست كه پيامبرش بر حق است.»[7]

پس از دورة پيشوايان مذاهب، اين حالت گستردگي بيشتري يافت و در مورد "افزودن صفات بر ذات الهي" و "تحسين و تقبيح عقلي" شاهد آن بوديم كه طرفين متنازع برآن بودند كه ديدگاههاي يك طرف، او را به كفر مي‌رساند؛ ما همچنين اين پديده را در مسايل فراواني از جمله در "توسل"، "شفاعت" و "البداء" و حتي در مواردي چون: "استحسان" و "قياس" و "مصالح مرسلة" و غيره مي‌يابيم. حال آنكه اگر همگان به گفتگوي منطقي روي آورند خواهند ديد كه دست كم طرف ديگر، توجيهاتي براي ايمان به اين يا آن مسئله دارد و اي‌بسا در آنصورت متوجه شوند كه اين نزاع‌ها لفظي است و حقيقتي ندارد. و اي‌بسا به عنوان مثال نزاع در خصوص مسئله‌اي فقهي، بدان انجاميد كه مخالفان به گمراهي و بدعت گذاري متهم شوند. مثلاً مسلمانان اتفاق نظر دارند كه اسلام، از طلاق زن بالغ همبستر شده ولي غير حامله در صورتي كه پاك نباشد يا در حين پاكي با او نزديكي شده باشد، نهي كرده است ولي در تأثير آن بر افساد طلاق اختلاف نظر دارند برخي برآنند كه به مجرّد حصول گناه، طلاق تحقق مي‌يابد و ديگران قايل به بطلان طلاق در اين حالت هستند ولي برخي‌ها اينان را به گمراهي و بدعت‌گذاري توصيف مي‌كنند.[8]

حملات متقابل به سطح بسيار عجيبي رسيده است. مثلاً مرحوم "تقي الدين السبكي" در كتاب خود "طبقات الشافعية الكبري" در حق استاد خويش "الذهبي" كه عالم معروفي است، مي‌گويد: اين استاد ما "الذهبي" (رحمة ا عليه) از اين قبيل است: علم و ديانت دارد و در مورد اهل سنت (يعني اشاعرة) تحمل مفرطي دارد و بنابراين جايز نيست به وي اعتماد شود... و به چنان حدي از تعصب افراطي رسيده كه باعث تمسخر شده است.»[9]

و در بارة "ابن حزم" مي‌گويد: «كتابش "الملل و النحل" از بدترين كتاب‌هاست.»[10]

جهل و تعصّب نيز كار را بدتر كرده است چه، كساني وارد عرصه فتوا شده‌اند كه هرگز شايستگي و اهليّت آنرا ندارند و به جز آنچه خداوند نازل فرموده، فتوا مي‌دهند و اين چيزي است كه در جنبش‌هاي تكفيري دوران ما شاهد آنيم كه به طور گسترده‌اي منجر به ريخته شدن خونهاي بي‌گناه و به نام دفاع از دين و امت شده است حال آنكه دين و امّت از آن، بري هستند.

چهارم: ترديد در نيّت شركت‌كنندگان در گفتگو:

اينكار به ايجاد فضاي آرام و مطلوب ياري نمي‌رساند و به نوعي گريز يا تعلل و بهانه‌گيري و ممانعت از تحقق نتايج مطلوب مي‌انجامد. ما اين وضع را در روند گفتگوي پيروان اديان با يكديگر ديديم چه هر طرف در پي تحميل رسوبات ذهني خويش بر طرف ديگر است و مثلاً طرف مسيحي، تمام كينه‌هاي صليبي و الهامات خاورشناسان در خصوص "بدعت اسلامي" و نگراني‌هاي خود از خيزش اسلامي را- كه رقيبي براي طرح‌هاي توسعه و سلطه‌طلبانه غرب بشمار مي‌روند- با خود حمل مي‌كند و طرف اسلامي نيز تمامي سوابق ذهني سترگ خود از خدمت تبشير مسيحي به استعمار طي قرنهاي متمادي را با خود يدك مي‌كشد.

ولي كار و تلاش جدي و توجه به آموزه‌هاي هدايت‌گرانه و فراخوان اسلام به خوش گماني نسبت به برادر مسلمان، مانع از آن مي‌شود كه اين عامل نقش خود را در منع "تقريب" بويژه اگر در سطح علماي دست‌اندر كاري كه در عرصه‌هاي علم و اخلاص و كوشش در راه تمامي امت، يكي از ديگري بهترند، ايفا نمايد.

پنجم: هُو و جنجال و به رخ كشيدن گذشته و حمله عليه مقدسات و بي‌احترامي به يكديگر

هر كدام از موارد فوق مي‌تواند در حدّ خود مانعي در جهت تحقق گفتگوي مطلوب و از آنجا رسيدن به "تقريب" باشد. ما متون اسلامي فراواني يافته‌ايم كه جملگي بر منع اين موارد، تأكيد دارند: آيه كريمه: « قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ » (سورة سبأ- 46) (بگو: تنها شما را به سخن يگانه‌اي اندرز مي‌دهم و آن اينكه: دو تن دو تن و تك تك براي خداوند قيام كنيد، سپس بينديشيد در همنشين شما ديوانگي نيست...) مانع از گفتگو در فضايي انفعالي و ساختگي است.

و آية شريفة: « قُل لَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (سورة سبأ- 25) (بگو: نه آنچه ما گناه كرده‌ايم از شما مي‌پرسند و نه آنچه شما مي‌كنيد، از ما پرسيده مي‌شود.) مانع از درگير ماندن با گذشته مي‌شود و احترام به ديگري را تحميل مي‌كند. اين امر در آيه‌اي كه از دشنام گفتن حتي به خدايان مشركان نهي مي‌كند نيز كاملاً مشهود و روشن است.

ششم: علاوه بر آنچه گفته شد، اختلاف در شيوه‌هاي استدلال و راههاي استنباط، مانع از "تقريب" و نزديكي در نتايج حاصله است لذا بايد سعي كرد موارد زير رعايت گردد:

1- تهي گشتن از فرضيه‌هاي قبلي و پيش فرض‌ها، پيش از آغاز روند گفتگو.

2-توافق بر شيوه واحدي براي استنباط كه البته اينكار، چندان دشوار نيست.

3-تعريف دقيق موضوع گفتگو تا هر طرف به مسئله و مفهومي مغاير با ديدگاه طرف ديگر ننگرد.

موانع ديگري [بر سر راه "تقريب"] وجود دارد از جمله:

1-در نظر گرفتن رأي و نظر نا مأنوس در يك مذهب به عنوان نشان و باور اصلي آن مذهب. كه البته امري غير منطقي است از جمله مثلاً يكي از محدثين سخني را مي‌گويد كه ديگر محدثان همان مذهب در طول تاريخ آن را ردّ كرده‌اند ولي مخالفانشان اصرار دارند كه همين سخن را بر كل مذهب تعميم و به آن نسبت دهند.

2-اطلاع از ديدگاههاي مذهب از زبان دشمنان آن مذهب.

كه اين نيز بدور از منطق است زيرا دشمنان گاه مي‌كوشند براي محق جلوه دادن مذهب خود، اوهامي را به مذهب مورد نظر نسبت دهند.

3-ورود نااهلان به روند گفتگو.

اين كار را قرآن و منطق ردّ مي‌كند، خداوند متعال در خطاب به اهل كتاب كه ادعايي دارند كه نسبت به آن اطلاعي ندارند مي‌فرمايد: « هَاأَنتُمْ هَؤُلاء حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِ عِلمٌ فَلِمَ تُحَآجّ‌ُونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ» (سورة آل عمران- 66) (هان! شما همان كساني هستيد كه در آنچه بدان دانشي داشتيد، چون و چرا كرديد، ديگر چرا در آنچه بدان دانشي نداريد چون و چرا مي‌كنيد؟ و خداوند مي‌داند و شما نمي‌دانيد.)

4-پيروي از شيوه‌هاي پيچ در پيچ براي چيره شدن بر طرف ديگر.

كاري كه گفتگو را به بازي بي‌نتيجه و ثمري، تبديل مي‌كند.

و ديگر موارد و موانعي كه در اينجا مجال پرداختن به آنها نيست ولي بايد آنها را از ميان برداشت تا بتوان به "تقريب" مطلوب و بلكه ضروري در جهان آشفته كنوني نايل آمد.

---

[1]- "مستقبل الاسلام و الغرب" (آيند‌ اسلام و غرب) نوشت‌ "شيرين هانتر"، ترجمه به عربی "زينب شوربا"، صفح‌ 111.

[2]- "قصة الطوائف" (داستان فرقه‌ها) نوشت‌: "دكتر فاضل الانصاری"، صفح‌ 233.

[3]- مذاکرات و جنگ در آن واحد در طول جنگ صلیبی اول در جریان بود. همین روند در جنگ‌های سوم و ششم صلیبی نیز اتفاق افتاد؛ در اینجا شاهد اقدامات و فعالیت‌های لائیك‌ها در جهت دادن به سمت و سوی جنگ‌های صلیبی هستیم چه به رغم اینکه این جنگ بر اساس مذهبی شکل گرفت، در مسیر خود شکل دنیوی یافت. از جمله امور متناقض اینکه حملات مذهبی در رشد انگیزه‌های دنیوی مؤثر افتاد و به لائیك‌ها فرصت داد تا از آن گرایش تئوریك پاپی رهایی یابند؛ این امر در زمان پاپی "گریگوری هفتم" کاملاً مشهود بود. نگاه کنید به: "حبشی"، "الحرب الصلیبیة الاولی" (جنگ صلیبی اول) قاهرة 1958م، صفحات: 126و127.William of Tyre trans krey 1943 vol.1 pp.223-224.

[4]- "رسالة التقریب"، شماره 69، صفحات 229تا 236.

[5]- این روایت "صحاح" در ابتدای روایات نقل شده خود، آورده‌اند و صاحب "جمع الفوائد" آنها را در ابتدای کتاب خود، گردآورده است.

[6]- الکافی، جلد دوم صفحه 25.

[7]- "الاحتجاج"، (علامة طبرسی)، جلد اول، صفحه 444.

[8]- "الفقه علی المذاهب الخمسة"، صفحه 411.

[9]- "طبقات الشافعية الكبرى"، جلد دوم، صفحات: 13-15.

[10]- همان منبع، جلد اول، صفحه 90.